



صمد بهرنگی و مفهوم کودکی

o نیلوفر مهدیان

کنند. هم چنین، تلقی ما از کودک و کودکی، دربرگیرنده آن چیزی است که ما توقع داریم کودکان باشند و یا می خواهیم باشند؛ آن چه ما فکر می کنیم برای جامعه و آینده آن مناسب است.

به عبارت دیگر، تلقی ما از مفهوم کودکی، با هنجارها و معیارهایی همساز است که برای خود و جامعه خود برگزیده ایم و می کوشیم ضمن بدیهی جلوه دادن آن‌ها، کودکان را نیز به سمت‌شان هدایت کنیم. مجموعه این ارزش‌ها و هنجارهایی که بینش ما از جهان را شکل می دهد و هدایت می کند، به زبان ساده، همان چیزی است که از آن به عنوان ایدئولوژی یاد می شود. در این معنا، تلقی ما از مفهوم کودکی و خود ادبیات کودکان، یک ایدئولوژی است. ادبیات

امروزه بحث‌های مربوط به مفهوم کودکی، یکی از محوری ترین بحث‌های ادبیات کودکان محسوب می شود. اهمیت این موضوع از آن جاست که چگونگی تعریف ما از این که کودک کیست، از چه ویژگی‌هایی برخوردار است یا به چه چیزهایی نیاز دارد، جهت دهنده حرکت‌های بعدی ما در تمام اقداماتی است که برای کودکان یا در ارتباط با آنان انجام می دهیم. از جمله وقتی یک نویسنده قلم برمی دارد تا کتابی برای کودکان بنویسد، منتقدی که به نقد کتاب‌هایی می پردازد که برای کودکان نوشته شده، کسی که مجوز کتابی را برای کودکان صادر می کند و یا آن را از «نظارت» خود می گذراند و ... همه این‌ها فعالیت‌های خود را براساس تصویری که از کودک در ذهن دارند، تنظیم می-



کودکان هر جامعه از موقعیتی ممتاز برخوردار است؛ زیرا آینه‌ای است که امیدها و آرزوهای مردم از آینده و نسل فردای خویش در آن بازتابیده می‌شود و دربرگیرنده مؤلفه‌هایی است که حرکت انسان‌ها به سمت آینده را هدایت می‌کند. ایدئولوژی در همان ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، بیش از هر جای دیگر در ادبیات کودکان آن و تلقی‌هایش از مفهوم کودکی نمود می‌یابد.

اما از آنجا که هنجارها و ارزش‌های جامعه ثابت نیست و مدام متحول می‌شود، مفهوم کودکی نیز دستخوش تحول و تغییر قرار می‌گیرد. هنگامی که بنیان ارزش‌ها در جامعه‌ای متحول می‌شود و یا وقتی جامعه‌ای در حال گذار از یک سری ارزش‌ها و هنجارها به دسته‌ای دیگر از ارزش‌ها و هنجارها قرار می‌گیرد، وظایف ادبیات کودکان نیز متحول می‌شود؛ چرا که تلقی جامعه از نسل فردا و زندگی آینده دگرگون می‌گردد. هم‌چنین تعارض‌های ایدئولوژیک، در ادبیات کودکان نمود پیدا می‌کند.

صمد بهرنگی با مجموعه نقدها و قصه‌های خود، ضرورت تحول در مفهوم کودکی را شناخت و صدای آن شد تا آغازگر جنبشی در ادبیات کودکان باشد که بسیاری دیگر پی‌اش را گرفتند و البته معلوم نیست به کجا بردند. اما همه می‌دانند که مجموعه آثار او، چگونه در کشاکش‌های سیاسی دست به دست افتاد و هرگونه استفاده و سوء استفاده، آن‌ها را به جاهایی کشاند که کم‌تر به درد این خورد که گره‌ای از ادبیات کودکان ایران و نقد آن بگشاید. با این حال، هنوز این آثار ظرفیت‌های ناشناخته‌ای دارند که می‌توانند در بنایی که می‌رود از نقد و تحقیقات نظری ادبیات کودکان شناخته شود، به عنوان ستون‌های محکم‌تری مورد استفاده قرار گیرند.

نکته‌ای که ذکر آن در این جا خالی از فایده نیست، آن است که معمولاً ادبیاتی که صمد بهرنگی با پیروانش در آن سخن می‌گویند - و صرفاً آن ادبیات یا ادبیات مشابه آن را - «ایدئولوژیک» می‌نامند و از کاربرد این کلمه، وجه «سیاسی» آن ادبیات مدنظر است. هر چند می‌توان خطوط یک ایدئولوژیک را از ادبیات بهرنگی و دیگران استخراج کرد، باید توجه داشت که موضعی که ما نیز امروز نسبت به ادبیات اتخاذ می‌کنیم، خود از ایدئولوژی امروز ما نشأت می‌گیرد و «ایدئولوژی همواره یک امر سیاسی است. به عبارت دیگر، در ارتباط با شیوه‌هایی است که به واسطه آن مردم بر یکدیگر قدرت می‌یابند یا قدرت خود را حفظ می‌کنند. ایدئولوژی دربرگیرنده مفاهیمی است که به بخش‌های

خاصی از جامعه قدرت می‌بخشد یا آن‌ها را تقویت می‌کند که این امر، ناگزیر به بهای [از دست رفتن قدرت] بخش‌های دیگر جامعه تمام می‌شود.^۱

آنها که ادبیات آن دوره را ایدئولوژیک می‌نامند و خود را از دلالت این کلمه کنار می‌کشند، چنان حرف می‌زنند که گویی در جایی ایستاده‌اند که هیچ جانب و غرضی بر نمی‌دارند. در حالی که معنای صحیح‌تر ایدئولوژی، دلالت بر آن دارد که همه جا هست و هنگامی که ما معیارها و ارزش‌های خودمان را بدیهی می‌شماریم، ارزش‌ها و معیارهای دیگران به نظرمان «ایدئولوژیک» و از لحاظ سیاسی جانبدار می‌آید. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم در قبال جهان موضعی اختیار کنیم که کاملاً بی‌طرف و عاری از هرگونه غرض‌ورزی ارزشی باشد. ویژگی ایدئولوژی آن است که خود را بدیهی نشان بدهد و کارکردهای خود را از دید آن - ها که به کارش می‌گیرند، مخفی کند. به گفته ریموند ویلیامز، ایدئولوژی غالب در یک جامعه «درکی از واقعیت بنا می‌کند... که برای بیشتر مردم بسیار دشوار است که در اغلب قلمروهای زندگی خویش، ورای آن حرکت کنند.»^۲ اما چنان که پری نودلמן خاطر نشان می‌سازد:

«امر دشوار لزوماً غیرممکن نیست. کارکرد ایدئولوژی چنان است که درک مردم را از خویشتن و دیگران هدایت می‌کند، اما همین واقعیت ساده که مردم می‌توانند راجع به این موضوع بیندیشند - یعنی می‌توانند نسبت به کارکردهای ایدئولوژی آگاهی یابند - خود نشان دهنده آن است که ایدئولوژی‌ها به طور کامل و همیشه پیروز نمی‌شوند... اگر مردم بتوانند راه‌هایی بیابند که به واسطه آن از پنداشت‌هایی از خویشتن خویش و دیگران که ایدئولوژی فرهنگ مسلط آنان را واداشته بدیهی فرض کنند، آگاه شوند، آن‌گاه خواهند توانست به روشنی راجع به آن پنداشت‌ها بیندیشند. آن‌ها خواهند توانست تصمیم بگیرند که آیا عاقلانه است به باورهای خود نسبت به حقیقتی که ایدئولوژی مدعی آن است، پایبند بمانند، یا خیر، یا حتی تصمیم بگیرند که اصلاً این پنداشت‌ها بدیهی هستند یا خیر؟»^۳

بنابراین، مسئله برمی‌گردد به نیاز ما به نوعی اندیشه و آگاهی انتقادی تا از کارکردهای ایدئولوژی باخبر باشیم و آگاهانه نسبت به پذیرش یا نپذیرفتن آن تصمیم بگیریم. این همان آگاهی انتقادی است که امروز، در نظریه‌های پیشرفته ادبیات کودکان، برای خوانندگان کودک و نوجوان نیز ضروری انگاشته می‌شود. به جای آن که بیشتر انرژی خود را صرف هدایت کودکان در مسیرهای



از پیش تعیین شده دلخواه خود کنیم، یا بخواهیم با سانسور و منع، آنان را از مسیرهایی که منحرف می‌پنداریم، باز داریم، بهتر است خوانشی انتقادی را به آنان بیاموزیم تا خود در انتخاب راه زندگی خود سهیم شوند و از پس تصمیم‌گیری‌های مهم برآیند.

این همان چیزی است که بهرنگی نیز خلاف اتهاماتی که به واسطه «ایدئولوژیک» بودن به او وارد می‌کنند، از خواننده کودک خود انتظار دارد:

«باید جهان بینی علمی و دقیقی به بچه داد؛ معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون شونده دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند. می‌دانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که ثابت دائمی داشته باشند. آن چه یک سال پیش خوب بود، ممکن است دو سال بعد بد تلقی شود. کاری که در میان یک قوم یا طبقه اجتماعی، اخلاقی است، ممکن است در میان قوم و طبقه دیگری ضد اخلاق محسوب شود.»^۴

بنابراین، کودکی که بهرنگی مدنظر دارد، کودکی است که شایستگی این را دارد که به درکی انتقادی از دنیای پیرامون خود برسد و خودش با سلاح دانش

- به تجزیه و تحلیل واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگی خود بپردازد. این کودک نه تنها حق دارد سؤال کند، بلکه به او آموخته می‌شود که سؤال کند. این نه تنها تحولی شگرف در مفهوم کودکی است، بلکه کل هدف ادبیات کودکان را نیز از اساس دگرگون می‌سازد:
- «ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین و بی‌خبری در رویا و خیال-های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ‌ترها.
- کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست، به دنیای تاریک بزرگ‌ترها برسد. در این صورت است که بچه می‌تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده مثبتی در اجتماع راکد و هر دم فرورونده. بچه باید

بداند که پدرش با چه مکافات لقمه نانی به دست می‌آورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دست و پا می‌زند و خفه می‌شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راه‌هایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته دست آدم‌ها کمک می‌کند...»^۵

در مفهوم جدیدی که بهرنگی از کودک ارائه می‌دهد، رابطه کودک و بزرگسال متحول شده است. دیگر، فاصله‌ای بزرگ از جهل یا معصومیت، میان کودک و بزرگتر هایش شکاف نمی‌افکند. کودک به واسطه آگاهی انتقادی که دارد، زیر سلطه کامل بزرگسال نیست. بزرگسال نمی‌تواند به کودک به واسطه آگاهی انتقادی که دارد، به راحتی و از بالا، چیزی را به او تحمیل و به او امر و نهی کند؛ چون خود کودک قادر به تشخیص خوب و بد هست. کودک، براساس معیارهایی که با استفاده از آگاهی انتقادی برای خود برمی‌گزیند،

می‌تواند یا یار بزرگسال باشد و یا با او مخالفت کند و از رأیش سرپیچد. بر این اساس است که کودک حتی صدایی می‌یابد که می‌تواند و باید در اجتماع شنیده شود و به نقش آفرینی بپردازد.

و جای تعجب نیست که بهرنگی، این مفهوم جدید از کودک را در مقابل مفهوم سازی‌هایی که بر رام و تسلیم بودن کودک در مقابل بزرگ‌ترها دلالت دارد، برپا می‌دارد؛ کودکی که دنیایش با خطی کلفت از دنیای بزرگ‌ترها جدا شده. یک طرف کوچک است و طرف دیگر بزرگ، یک طرف چهل و معصومیت است و طرف دیگر آگاهی، یک طرف خیال و رؤیاست و طرف دیگر واقعیت. این‌ها دوگانگی‌هایی آشنا هستند که از دیرباز، روابط سلطه‌گرانه بین کودک و بزرگسال را شکل داده‌اند و بهرنگی بازتاب آن را در ادبیات یمنی شریف، برای کودکان می‌یابد.

البته در اینجا وظیفه بزرگی را که بهرنگی برای ادبیات کودکان در نظر می‌گیرد نیز نباید فراموش کرد. آگاهی انتقادی‌ای که او به آن اشاره دارد، از ادبیات به دست می‌آید. ادبیات «پل»ی است که کودک را از بی‌خبری و بی‌تجربگی، به آگاهی انتقادی سوق می‌دهد. واضح است ادبیاتی که قرار است نقش این

**نویسنده موفق، کسی است
که ظرفیت شنیدن صدای کودک را
در درون خود حفظ و تقویت کرده باشد.
او کسی است که مرزی میان
خود و آن «دیگری» که کودک است،
برقرار نمی‌کند و کودک می‌تواند
در او منشأ اثر باشد و سخن بگوید.
این وجه مهمی در آثار بهرنگی
برای بچه‌هاست که او را
از دیگران تا حد زیادی
متمایز می‌گرداند**

پل را بازی کند، نمی‌تواند به تثبیت ارزش‌ها و معیارهای از پیش تعیین شده بپردازد. لازمه ادبیاتی که به واسطه آن تفکر انتقادی رشد می‌کند، آن است که با کودک وارد گفت‌وگویی مداوم شود، او را به چالش بکشد، درگیر کند و در موضعی فعال نگه دارد، نه این که موضع تسلیم و انفعال و حرف‌شنوی را از جانب او تقویت کند. لازمه چنین ادبیاتی آن است که فقط حرف نزند، بلکه سؤال برانگیزد. در مقابل، ادبیاتی که براساس دوگانگی‌های سنتی کودک بزرگسال بنا شده، ادبیاتی است که به تعبیر بهرنگی «هیچ پیامی برای بچه‌ها ندارد جز مقداری سرگرمی از راه لفاظی و پرحرفی و مشت‌آحکام کلی اخلاقی و احیاناً متحجر...»^۶

متأسفانه بهرنگی توضیح نمی‌دهد که ادبیات پیشنهادی او برای کودک، چگونه به اهداف خود دست می‌یابد. قصه‌های خود او، خلاف قصه‌های آن



دوران و بیشتر چیزهایی که تا امروز برای بچه‌های ایرانی نوشته شده است، ظرفیت بسیاری برای چالش‌انگیزی دارند. هر چند او را متهم کرده‌اند به این که در قصه‌هایش شعار می‌دهد و حکم اخلاقی صادر می‌کند، به نظر من، توجه دقیق به این که این به اصطلاح شعارها و احکام اخلاقی در چه بافتی ارائه می‌شود و گوینده آن کیست، سبب می‌شود که نتوانیم به آسانی این اتهام را بپذیریم که صمد جایی برای سؤالات احتمالی خواننده باقی نمی‌گذارد. برعکس، با تحقیق روی فرم داستان‌ها، تکنیک‌های به کار رفته در آن‌ها و رابطه میان راوی و خواننده، معلوم می‌شود که مفهوم جدید کودکی برابر با بزرگسال در نزد بهرنگی، در داستان‌هایش نیز کاملاً منعکس شده است.

با کمی دقت معلوم می‌شود که بهرنگی نه تنها شعار نمی‌دهد و حکم اخلاقی صادر نمی‌کند، بلکه مفاهیم بارز ایدئولوژیک را در قالب سؤال و جواب مطرح می‌کند و در واقع، می‌کوشد روند استدلالی را که منتهی به پذیرش یک باور ایدئولوژیک می‌شود، همواره از جانب شخصیت‌های داستان برای کودک بشکافد. به عنوان مثال، در داستان کچل کفتر باز، کچل که ننه‌اش قسمش داده به مال حرام دست نزنند، قبل از آن که به مال حاجی دستبرد بزند، پیش

استدلال می‌کند.^۱ اولدوز جوابی ندارد که در مقابل پیشنهاد یا شار بدهد. واضح است که نویسنده نیز جوابی ندارد.

این‌ها کارکردهای بارز ایدئولوژیک در آثار بهرنگی است که از وضعیت تردیدآمیز خود نویسنده نیز حکایت دارد. در واقع، این بیانات صریح ایدئولوژیک آن‌جا به کار می‌آید که نویسنده می‌کوشد سیر تحول ایدئولوژیک را در مقطعی که لزوم آن را احساس می‌کند، نشان دهد. در مثال‌های بالا، ایده‌هایی مبتنی بر این که دزدی یا قتل همیشه هم بد نیست، در مقابل ایده‌های پیشین که این کارها را در هر صورت بد می‌داند، مطرح می‌شود و تحولی ایدئولوژیک را مدنظر دارد. در این مقاطع است که ایدئولوژی از کارکردهای پنهان خود خارج می‌شود و به شکلی عریان، در لحظات تردید، خودش را نشان می‌دهد. این بیانات به نحوی جدا از داستان قرار می‌گیرند و وقفه‌هایی از خود آگاهی در داستان به وجود می‌آورند و مسیر بعدی داستان را تعیین می‌کنند. انگار داستان در یک لحظه در دوراهی قرار می‌گیرد و در آن باید تصمیم‌گیری شود که داستان در کدام جهت حرکت کند. در این تصمیم‌گیری، کودک نیز به شراکت دعوت می‌شود. نویسنده نقش مربی‌ای را دارد که می‌خواهد

ادبیات «پل»ی است که کودک را از بی‌خبری و بی‌تجربگی،

به آگاهی انتقادی سوق می‌دهد. واضح است ادبیاتی که قرار است

نقش این پل را بازی کند، نمی‌تواند به تثبیت ارزش‌ها و

معیارهای از پیش تعیین شده بپردازد. لازمه ادبیاتی که به واسطه آن

تفکر انتقادی رشد می‌کند، آن است که با کودک وارد گفت‌وگویی مداوم شود،

او را به چالش بکشد، درگیر کند و در موضعی فعال نگه دارد،

نه این که موضع تسلیم و انفعال و حرف‌شنوی را از جانب او تقویت کند.

لازمه چنین ادبیاتی آن است که فقط حرف نزنند، بلکه سؤال برانگیزد.

در مقابل، ادبیاتی که براساس دوگانگی‌های سنتی کودک بزرگسال بنا شده،

ادبیاتی است که به تعبیر بهرنگی «هیچ پیامی برای بچه‌ها ندارد

جز مقداری سرگرمی از راه لفاظی و پرحرفی و مشت‌های احکام کلی اخلاقی

و احياناً متحجر...»

خودش حساب می‌کند که این کار برای او حلال است یا حرام و سرانجام نیز به نتیجه‌ای مشابه رابین هود انگلیسی می‌رسد؛ یعنی به مال حاجی که اموال خود را از استثمار مردم فقیر به دست آورده، دستبرد می‌زند و سهم خودش را منصفانه برمی‌دارد و سهم بقیه را نیز می‌دهد. تمام گفت‌وگوی کچل با خودش و تمام مؤلفه‌هایی که به نظر نویسنده در این تصمیم‌گیری دخیل‌اند، عیناً با کودک در میان گذاشته می‌شود.^۷ یا در جایی دیگر، در «اولدوز و کلاغ‌ها»، ننه کلاغه نزد اولدوز اعتراف می‌کند که صابون می‌دزدد و وقتی اولدوز به او می‌گوید: «ننه کلاغه، دزدی چرا؟ گناه دارد»، انگیزه خودش را برای اولدوز تشریح می‌کند و دلیلش را به او می‌گوید.^۸ هم‌چنین، اقدام یاشار به قتل سگ عمومی اولدوز، برای آزاد کردن اولدوز، در سؤال و جوابی که میان آن دوردو بدل می‌شود، شکافته می‌شود. اولدوز وجدانش ناراحت است و یاشار برای او

آگاهانه توجه کودک را به مسئله‌ای که خود سرنوشت‌ساز و حساس می‌پندارد، جلب کند و نظر او را نیز جویا شود.

بعد از این گذرگاه‌ها، داستان

در مسیرهای مشخصی به راه می‌افتد و

ایدئولوژی نیز از لایه رویی به لایه‌های

زیرین بازمی‌گردد و باز در مسیرهای

پنهان خود به حرکت ادامه می‌دهد. کچل

با خیال راحت و در طی ماجراهایی جالب،

به مال حاجی دستبرد می‌زند؛ ننه کلاغه با

خیال راحت دزدی می‌کند و حتی اولدوز

که قبلاً او را از این کار نهی می‌کرد،

خودش صابون می‌دزدد و برای ننه کلاغه

می‌آورد. قتل سگ با پیروزی انجام می‌

شود و ماجراها و واکنش‌های هیجان

انگیزی را به دنبال می‌آورد و وجدان هیچ

کس نیز دیگر ناراحت نیست. اگر بهرنگی

مکالمه کچل را با خودش در مورد حلال و

حرام نبودن دزدی حذف می‌کرد و از کچل به جای چهره‌ای طنزآمیز، قهرمانی مانند رابین هود می‌ساخت، احتمالاً ما هرگز متوجه نمی‌شدیم که او اصلاً دزدی کرده است؛ چنان که در مورد رابین هود چنین فکری نمی‌کنیم و او را یک قهرمان می‌شناسیم. یا اگر بر سر کشتن سگ میان یاشار و اولدوز گفت‌وگویی صورت نمی‌گرفت و سگ به راحتی به عنوان مانعی در برابر قهرمانی‌ها و ماجراجویی‌های جذاب، از آن گونه که معمولاً در فیلم‌ها و داستان‌های آمریکایی نیز می‌بینیم، از میان برداشته می‌شد و این اقدام عمداً «قتل» نام نمی‌گرفت، ما احتمالاً هیچ‌گاه متوجه قتلی نمی‌شدیم. اما با فرصتی که بهرنگی در اختیار ما می‌گذارد، می‌توانیم مقاومت کنیم، یعنی به موازات استدلال‌های او استدلال بیاوریم و یا با حسی از توطئه یا تأیید، به خواندن ادامه دهیم. این وقفه‌ها در داستان‌های بهرنگی، فقط محدود به نمونه‌های

نسبتاً مفصل فوق نیست و جابه‌جا تکرار می‌شود؛ هرچند ممکن است کوچک‌تر باشد.

در مجموع، می‌توان گفت که این مقطع‌ها در برخی داستان‌های بهرنگی، نه تنها از جنس شعار یا تحمیل‌های ایدئولوژیک نیست، بلکه بهترین فرصت را برای دخالت و شرکت خواننده در چگونگی شکل گرفتن داستان و ایده‌های آن فراهم می‌کند. هم‌چنین، به نویسنده نیز اجازه می‌دهد تردیدهای خودش را با خواننده در میان بگذارد. به هر حال، هرچند ایدئولوژی بهرنگی ممکن است با حوادثی که امروز در جهان اتفاق می‌افتد، قابل دفاع نباشد، آن چه مهم است، دیدگاهی انتقادی است که پیش از پذیرش ایدئولوژی فراخوانده و کودک نیز به آن دعوت می‌شود. به عبارت دیگر، مهم جایگاهی است که کودک در آثار بهرنگی یافته است، نه ایدئولوژی او. ما ناگزیر از آموختن ارزش‌ها و ایدئولوژی خود به کودکان هستیم و این به خودی خود پدیده خطرناکی نیست. خطر آن جاست که کودکی، وجهه‌ای صغیر در تقابل با بزرگسالی می‌یابد و به قلمروی به قول نودلمن برای «استثمار» کودکان توسط بزرگسالان بدل می‌گردد.

پری نودلمن می‌نویسد: «کودکان در روند آموختن شیوه‌هایی هستند که آنان را به اعضای از اجتماع بزرگسالی که در آن متولد شده‌اند، تبدیل می‌گرداند. آنان برای پیوستن به چنان جامعه‌ای باید ارزش‌های آن را فراگیرند..... فراهم کردن امکانی برای کودکان برای زندگی موفق با دیگران در یک جامعه، به خودی خود کاملاً زیان‌آور نیست. این روند به نظر من زمانی زیان‌آور می‌شود که نگاهی که نسبت به مفهوم کودکی در جامعه برساخته و تقویت می‌شود، بر دیگر-بودگی کودک از بزرگسال تأکید دارد.»^۹

گفته می‌شود هنر تمام نویسندگان بزرگ کودک این بوده که توانسته‌اند کودکی را در خود بیدار نگه دارند. کودکی چیزی جدا و منفک از بزرگسالی نیست و در هر زمان می‌تواند آگاهانه از سوی انسان فراخوانده شود. انسان همواره می‌تواند خود را در وضعیت گفت‌وگویی با کودک وجود خود بیابد و نویسنده موفق، کسی است که ظرفیت شنیدن صدای کودک را در درون خود حفظ و تقویت کرده باشد. او کسی است که مرزی میان خود و آن «دیگری» که کودک است، برقرار نمی‌کند و کودک می‌تواند در او منشأ اثر باشد و سخن بگوید. این وجه مهمی در آثار بهرنگی برای بچه‌هاست که او را از دیگران تا حد زیادی

تمایز می‌گرداند.

نوع موضوعاتی که بهرنگی برای داستان‌هایش انتخاب می‌کند و گستردگی آن‌ها نیز همگی تحت الشعاع تلقی جدید او از کودکی قرار می‌گیرد. طرح موضوعاتی چون فقر و نشان دادن زندگی طبقات محروم، مبارزه برای آزادی و وارد شدن جنبه‌هایی از زندگی که پیشتر به قلمروهای بزرگسالان اختصاص داشت، در قصه‌های بهرنگی براساس این فکر بود که کودک امروز نمی‌تواند از جریاناتی که در پیرامونش می‌گذرد، بی‌خبر بماند. او خواه ناخواه در جریان پیچیدگی‌های زندگی قرار می‌گیرد و باید ابزاری به او داد تا بتواند با زندگی‌اش کنار بیاید. این وجه از کار بهرنگی، هر چند شناخته شده‌ترین قسمت کار اوست و در ادبیات کودکان ایران بیشترین تأثیر را گذاشته، هیچ‌کس بهتر از خود او نتوانست از پس آن برآید و کم‌تر اثری توانست کارکردی مشابه آثار خود بهرنگی بیابد؛ شاید از آن‌جا که نویسندگان در نیافتند که به صرف نشان دادن و مطرح کردن این موضوعات، ادبیاتی ارزشمند برای کودکان خلق نمی‌شود. لازمه چنان ادبیاتی در وهله اول، برداشتن همان فاصله عظیم میان نویسنده و خواننده و نگاه به کودک، نه به عنوان «دیگری» که به عنوان موجودی در اتصال با خویشتن است. به عبارت دیگر، از حرکت بهرنگی، تنها ظاهر آن و حتی همان شعارها و ایدئولوژی نمایان آن را دیدند، نه عمق تحولی را که در مفهوم کودک و کودکی ایجاد کرده بود و به این ترتیب بود که کار به جایی کشید که ادبیات کودکان، متهم به این شد که مفاهیم بزرگسالانه را در قالب‌های کودکانه عرضه می‌کند و کودکان هیچ چیز از آن نمی‌فهمند.

نکته جالب توجه دیگر، پایان‌های داستان‌های برجسته بهرنگی است که از پایان‌های ساده خوش فاصله می‌گیرند. پایان خوش، مربوط به آن پنداشتی است که کودکی را دورانی خوش و آرام و بی‌خطر می‌داند یا می‌خواهد، که با مرزی از دنیای واقعی خشن بزرگسالان جدا شود. در حالی که بهرنگی آشکارا می‌گوید: «بچه را باید از عوامل امیدوارکننده الکی و سست بنیاد ناامید کرد و بعد امید دگرگونه‌ای بر پایه شناخت واقعیت‌های اجتماعی و مبارزه با آنها را جای آن امید اولی گذاشت.» توجه به این که بهرنگی چگونه «امید دوم» را در داستان‌هایش می‌نشانند، جالب توجه است. داستان‌های او همگی با امید خاتمه می‌یابند، اما آمیدی از جنس بزرگسالانه؛ آمیدی پیچیده، مربوط به قلمروی اجتماعی و بسیار بزرگ‌تر از آن چه در کتاب‌های کودکان رسم است. به



عنوان مثال، در اولدوز وکلاغ‌ها، اولدوز و یاشار در انتهای داستان پا به سرزمینی می‌گذارند که از اساس ساختار زندگی ایده‌ال بزرگسالان را به تصویر می‌کشد. آن دو در پایان داستان «بالغ» می‌شوند و پرامید در یک اجتماع عادلانه بزرگسالانه پذیرفته می‌شوند. لطیف، شخصیت اول داستان «بیست و چهار ساعت خواب و بیداری» نیز درحالی که رویای خوش کودکی خود را از دست داده و با احساس عمیق خشونت دنیای واقعی بزرگسالان به حال خود رها می‌شود و در حالی که اشک می‌ریزد، آرزوی یافتن اسلحه‌ای در پشت ویتترین مغازه‌ای که قبلاً جایگاه رویایش بود، در سرش شکل می‌گیرد. ماهی سیاه کوچولو در پایان سفری پر مخاطره برای آزادی و درحالی که به آرزوی رسیدن، شهید می‌شود و... همه این‌ها آرزوها و امیدهایی پیچیده و بزرگسالانه است و از بلوغ قهرمان‌های داستان، به دنبال‌گذری دشوار از کودکی‌ای که تجربه‌ای خوش برای آنان به جا نگذاشته، حکایت دارد.

کودکی نیز در داستان‌های بهرنگی، مرحله‌ای دشوار است که نه تنها به پایانی خوش ختم نمی‌شود، بلکه ادامه می‌یابد تا قهرمان‌ها خود پس از این گذر دشوار، به مرحله‌ای از آگاهی دست یابند و به بلوغ برسند و بتوانند با اتکا به ظرفیت‌های فکری خویش، پاسخ مسائل دشوار را در پیوستن به اجتماعی بزرگ که همان اندازه که مال بزرگسالان است، مال آنان نیز هست، بیابند: «بچه‌ها قصه و داستان را با میل می‌خوانند. قصه‌های با ارزش می‌توانند شما را با مردم و اجتماع و زندگی آشنا کنند و علت‌ها را شرح دهند.»^{۱۱} اما نکته‌ای که توجه به آن مهم است، این است که این داستان‌ها در عین حال بسیار لذت بخش‌اند؛ هم‌چنان که تجربه کودکان گوناگون در طی این همه سال که از خلق آن‌ها می‌گذرد، ثابت کرده است. تمام این مفاهیم و امیدهای پیچیده، در شکل و زبانی ملموس و قابل درک برای کودکان بیان می‌شود. کلید موفقیت نویسنده در این آشتی دادن بزرگسالی با کودکی، استفاده از فانتزی است. فانتزی که اهمیت آن در داستان‌های بهرنگی اغلب نادیده گرفته شده، پلی است که به واسطه آن، مفاهیم پیچیده زندگی به طرزی حسی‌تر و ملموس‌تر، آن‌چنان که برای کودکان مناسب‌تر است، درک می‌شود. فانتزی ابزاری است برای نشان دادن واقعیت‌ها به طرزی دگرگون که نه تنها امکان انتقال مفاهیم با قابلیت تأثیرگذاری بیشتر بر عواطف را ایجاد می‌کند، بلکه به نویسنده اجازه می‌دهد جنبه‌هایی از واقعیت را که خود می‌خواهد، برجسته‌تر کند و یا برخی دیگر را نادیده بگذارد. کارکرد مهم فانتزی برای تمام نویسندگان، همین است و بهرنگی بی‌این که سابقه‌ای از فانتزی در ایران در اختیار داشته باشد، با اتکا به خلاقیت شگفت‌انگیز خود، از آن بهره‌جسته است. به عنوان مثال، اجتماع بزرگسالانه‌ای که اولدوز و یاشار با آن آشنا می‌شوند، به دست کلاغ‌ها اداره می‌شود و سر و کار بچه‌ها با کلاغ‌هاست و سرانجام نیز به سرزمین کلاغ‌ها پرواز می‌کنند و امیدهای شان را در آن جا بنا می‌نهند. کلاغ‌هایی که دوست اولدوز و یاشار هستند، هرچند عاقل و بالغ‌اند، انسان بزرگسال نیستند و آسیب‌هایی که از طرف بزرگسالان واقعی بر کودکان وارد می‌شود، از جانب کلاغ‌ها روا داشته نمی‌شود. به عبارت دیگر، آن‌ها بزرگسالانی هستند ایده‌ال؛ از آن نوع که هیچ برتری به کودکان ندارند و با آنان پیمان دوستی می‌بندند و دنیایی آرمانی را می‌سازند. لطیف، پسرک قهرمان «بیست و چهار ساعت خواب و بیداری» نیز رویای پیروزی بر آن‌هایی که او را از حقوقش محروم کرده‌اند، به واسطه یک شتر اسباب‌بازی عاقل، تجربه می‌کند و انگیزه مبارزه از همان جا در او شکل می‌گیرد و ماهی سیاه کوچولو نیز از اساس اثری سمبولیک است که روند یک

مبارزه اجتماعی را از آغاز تا پایان، در فضایی تخیلی و همراه با شخصیت‌هایی تخیلی و ملموس، برای کودکان به نمایش می‌گذارد. هر چند ایدئولوژی خاص نویسنده در تمام کارکردهای داستانی، از جمله پایان‌بندی حضور دارد، نکته‌ای که این نوشته از آغاز بر آن تأکید کرده، نوع رابطه‌ای است که نویسنده با خواننده خود بنا می‌نهد و تصویری که از او در نظر دارد و سرانجام، او را به چنین گزینش‌هایی سوق می‌دهد؛ یعنی همان دیدن کودکی به مثابه مفهومی در اتصال و پیوسته با بزرگسالی که از یک سو نویسنده را و می‌دارد مسائل پیچیده زندگی را با ابعاد گسترده آن، همان‌طور که خودش می‌بیند، در ادبیات کودکان وارد کند و کودکان را شایسته درک آن بداند و از سوی دیگر، آن قدر فضا را برای جولان دادن کودک درون خودش باز بگذارد که او را به ابدعات و نوآوری‌هایی بی‌سابقه در ادبیات کودکان ایران، آن گونه که خوشایند کودکان باشد، رهنمون گردد.

پی‌نوشت:

1-Nodelman, Perry and Mavis Reimer. Pleasures of childrens Literature.3rd

۲- همان، ص ۸۱

۳- همان

۴- بهرنگی، صمد: «ادبیات کودکان، سخنی درباره کتاب آوای نوکلان» از:

مجموعه مقاله‌ها، تبریز: انتشارات شمس / ۱۳۴۸، ص ۱۲۳

۵- همان، ص ۱۲۲

۶- همان، ص ۱۲۳

۷- بهرنگی، صمد: قصه‌های بهرنگ، تهران: نشر سرایش، ۱۳۸۱ چاپ

چهارم، ص ۱۴۸

۸- همان، ص ۱۶

۹- همان، ص ۴۳

Nodelman, Perry and Mavis Reimer. Pleasures of children's Literature. 3rd

۱۰- بهرنگی، صمد: مجموعه مقاله‌ها، تبریز: انتشارات شمس، ۱۳۴۸، ص

۱۲۰

۱۱- بهرنگی، صمد: قصه‌های بهرنگ، تهران: نشر سرایش، ۱۳۸۱، چاپ

چهارم، ص ۱۴۰



بازنویسی حدیث کساء برای بچه‌ها

نگاهی به مشکلات محتوایی

o سیدعلی محمد رفیعی

ورزی، دانش‌پژوهی و حقیقت‌یابی‌اند، اما وقت و فرصت و مجال‌شان اندک است. تجربه نیز نشان می‌دهد که بسیاری از منکران باورهای دینی و مذهبی و حتی منکران اصل دین و مذهب، از خانواده‌هایی برخاسته یا در محیط‌ها و لا به لای کتاب‌هایی بزرگ شده‌اند که رفتارها، آموزه‌ها و دستورهایی خالی از ژرفایی، درستی و روایی را به نام هست‌ها و باید‌های مسلم دینی، به آن‌ها القا می‌کرده‌اند.

در این میان، تنها کسانی جان به سلامت می‌برند و در جرگه مؤمنان راستین قرار می‌گیرند که با پاکی، تیزهوشی، حق‌جویی و مطالعاتی منطقی و روشمند، بتوانند سره را از ناسره تشخیص دهند و - به تعبیر قرآن - گوهر «دین پاک و خالص را که خاص خداست»، از میان زباله‌ها و خرمهره‌ها بیابند و به غنا و استغنای دینی برسند.

در هر حال، بی‌گمان این اقتباس‌های ناسنجیده، نه تنها خدمتی به دین و مذهب نیست که حداقل پیامد آن تربیت یکی از دو گروهی خواهد بود که بر شمردیم یا نهادن مانع بر سر راه گروه‌سومی که در آینده، دینداران

اشاره

اقتباس از برخی نقل‌های غیرمعتبر یا باورهای غیرمستند دینی و مذهبی، یکی از فعالیت‌هایی است که از سوی برخی نویسندگان یا شاعران عرصه ادبیات کودک و نوجوان صورت می‌پذیرد. این کار، مایه آن می‌شود که اطلاعاتی نادرست، به مدد ابزارهای هنری، در ذهن مخاطب بنشیند. در نتیجه، روند ناسالم گذشته که تکرار باورها، مناسک یا مراسمی ساختگی، کم‌عمق یا متناقض با باورهای اصیل و صحیح دینی است، هم‌چنان ادامه می‌یابد و دست کم یکی از این دو نتیجه را در پی می‌آورد:

(۱) ساختن و پروردن مردان و زنانی برای آینده که از دین و مذهب، تنها به دانش‌ها یا رفتارهایی سطحی و بدون عمق یا غلط و آمیخته‌ای از راست و دروغ بسنده می‌کنند.

(۲) ایجاد موانعی در راه شناخت درست دین و مذهب از سوی آن دسته از بزرگسالان آینده که مجهز به احساس‌ها، نیروها و ابزارهای اندیشه-

واقعی خواهند شد.

در چند نوشتار آتی، چند نمونه از نقل‌هایی نامعتبر را که براساس آن‌ها آثاری ادبی برای کودکان و نوجوانان پدید آمده است یا می‌آید، به گونه‌ای نیمه علمی بررسی می‌کنیم. مقصود از تعبیر «نیمه علمی»، آن است که از نقل و نقد دقیق رجالی در سند یا سندهای این روایات درمی‌گذریم و تنها به نقل و نقد متن این برساخته‌ها و اشاره‌ای به منابع و مآخذ آن‌ها بسنده می‌کنیم. در انتهای هر بخش نیز توصیه‌ای کوتاه برای آن‌هایی خواهیم داشت که می‌خواهند با نیت خیر ترویج دین حق و مذهب حق‌گرایی، اقتباس‌ها، آفرینش‌ها و بازآفرینی‌هایی از متون شیعی یا نقل‌های منسوب به آن داشته باشند. با دو نمونه آغاز می‌کنیم: حدیث کساء و داستان فطرس. به اولی در این شماره و به دومی در شماره دیگر خواهیم پرداخت. برای هر دوی اینها آثاری چاپ شده در حوزه ادبیات کودک و نوجوان داریم. به ویژه کتاب‌هایی با موضوع حدیث کساء برای کودکان و نوجوانان بازنویسی و چاپ شده یا احیاناً در دست نگارش و چاپ است. حتی سفارش‌هایی به برخی از نویسندگان برای بازنویسی این متن به نثر یا نظم برای مخاطبان غیربزرگسال شده است.

به هر حال این گونه نوشتارها می‌توانند آگاهی‌هایی روشنگرانه و بنیادین از متون اقتباسی به دست اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان بدهند تا در این موارد با احتیاط، دقت و نگرشی عمیق‌تر به‌گزینش یا نگارش بپردازند.

حدیث کساء

آنچه امروزه به نام «حدیث کساء» شهرت دارد و در محافل و مجالس خوانده می‌شود و اقتباس‌هایی برای کودک و نوجوان نیز از آن می‌بینیم، شامل نقل ماجرای از سوی حضرت زهرا (س) است که در خانه آن حضرت رخ می‌دهد. این حدیث را به دلیل ضعف سند، مرحوم آقا شیخ عباس قمی، در مفاتیح‌الجنان نیاورده است و بعدها برخی چاپ‌کنندگان مفاتیح، آن را به انتهای کتاب افزوده‌اند. این نقل را حتی در بحارالانوار مجلسی که گردآوری مجموعه کتاب‌های روایی شیعه است، نمی‌توانید ببینید. به عبارت دیگر، مرحوم

مجلسی، این حدیث را یا به سبب مشکلاتی در سند یا متن، معتبر نمی‌دانسته و یا برای کتاب حاوی این روایت، اعتباری قایل نبوده است. این نقل را در اصیل‌ترین و مشهورترین آثار کهن شیعی، از کتب اربعه تا آثار شیخ مفید، شاگردان او و دیگر محدثان نامدار شیعی نیز نمی‌توانید ببینید. از همه این‌ها حداقل یک نکته را درباره ارزش و اعتباری که این نقل نزد عالمان شیعی داشته است، می‌توان دریافت و آن این است که حتی اگر منبعی برای آن در میان منابع کهن بتوان یافت، آن منبع مورد اعتماد عالمان کهن و سپس عالمان نسل‌های پس از آن‌ها نبوده است. بنابراین، اگر عالمی در زمان‌های بعد، بر علمای پیشین خرده بگیرد که چرا این نقل را در کتاب‌های خود وارد نساخته یا منبع آن را معتبر ندانسته‌اند، باید دلیلی محکم داشته باشد که بتوان براساس آن، بی‌اعتنایی گذشتگان به این نقل را کاری نادرست یا خطا و ناشی از کم‌دقتی آنان دانست. بنابراین، آن چه در نقد متن این روایت خواهید خواند، اولاً مخالفت با نظر عالمان بزرگ شیعی نیست، ثانیاً براساس دیدگاه کاملاً سنتی و مستدل بزرگ‌ترین پیشوایان و عالمان شیعی درباره مقامات و فضایل معصومان سامان یافته است و ثالثاً نظر معدود عالمانی را که در پی اثبات صحت این نقل بوده‌اند، براساس اصیل‌ترین باورهای شیعی و دیگر موازین قرآنی، عقلی و نقلی معتبر مورد

تردید قرار می‌دهد. نخستین بار هم نیست که این نقل مورد تردید قرار می‌گیرد.

این توضیح نیز در همین جا ضروری است که این نقل، غیر از نقل‌های اغلب معتبری است که مستندآیه تطهیر (سوره احزاب ۳۳، آیه ۳۳) قرار می‌گیرند و رخدادهای آن‌ها در خانه ام‌سلمه همسر رسول اکرم (ص) و راوی آنها این همسر پیامبر (ص) است. و نیز غیر از نقل‌های معتبر دیگری است که باز مستندآیه تطهیرند و در آنها می‌خوانیم که رسول گرامی (ص) هر روز به در خانه فاطمه، علی، حسن و حسین (علیهم‌السلام) می‌آمده و آنها را به عنوان اهل بیت سلام می‌داده و این آیه را قرائت می‌فرموده است.

در این جا نخست به نقل ترجمه متن مشهور موسوم به حدیث کساء می‌پردازیم و سپس به برخی توضیح‌ها و اشکال‌های این نقل خواهیم پرداخت.

ترجمه متن حدیث کساء (نخستین متن)

الحاقی ناشران به مفاتیح الجنان)

از کتاب «عوامل» به سند معتبر از جابر بن عبدالله انصاری از فاطمه زهرا (س) دخت رسول خدا (که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد)، روایت شده است که [جابر بن عبدالله انصاری] گفت: از فاطمه شنیدم که فرمود: روزی پدرم به منزل من وارد شد و گفت: «سلام بر تو فاطمه!».

پاسخ گفتم: «بر شما سلام».

فرمود: «احساس ضعف در تن خود می‌کنم».

گفتم: «شما را از ضعف در پناه خدا قرار می‌

دهم پدرم!»

فرمود: «فاطمه! آن روانداز یمنی را بیاور و مرا با آن بپوشان».

روانداز یمنی را آوردم، ایشان را با آن پوشاندم و به ایشان می‌نگریستم که چهره‌شان مانند ماه شب چهارده می‌درخشید. مدتی نگذشته بود که فرزندم حسن به خانه آمد و گفت: «سلام مادر!»

گفتم: «بر تو سلام نور چشمم و میوه دلیم!»

گفت: «مادر! بوی خوشی مانند بوی پدر بزرگم پیامبر خدا از خانه‌ات می‌شنوم».

گفتم: «آری؛ پدر بزرگت زیر روانداز است».

آن گاه حسن به سوی روانداز رفت و گفت: «سلام بر تو پدر بزرگ! پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهی که نزد تو به زیر روانداز بیایم؟»

فرمود: «بر تو سلام، فرزندم و دارنده آبگیر [دانش] من! به تو اجازه

دادم.»

پس حسن نزد ایشان به زیر روانداز رفت.

مدتی نگذشته بود که فرزندم حسین به خانه آمد و گفت: «سلام بر تو

مادر!»

گفتم: «بر تو سلام، فرزندم و نور چشمم و میوه دلیم!»

گفت: «مادر! بوی خوشی مانند بوی پدر بزرگم پیامبر خدا از خانه‌ات

می‌شنوم».

گفتم: «آری؛ پدر بزرگ و برادرت زیر رواندازند.»

آن گاه حسین به سوی روانداز رفت و گفت: «سلام بر تو پدر بزرگ!

سلام بر تو ای که خدا او را برگزیده است. اجازه می‌دهی که با شما در زیر

روانداز باشم؟»

فرمود: «بر تو سلام فرزندم و شفاعت‌کننده امتم! به تو اجازه دادم.»

پس حسین نزد آن دو به زیر روانداز رفت.

در این هنگام، ابوالحسن علی بن ابی‌طالب به خانه پا نهاد و گفت:

«سلام بر تو ای دخت فرستاده خدا!»

گفتم: «بر تو سلام ای ابوالحسن، ای

فرمانروای مؤمنان!»

گفت: «فاطمه! بوی خوشی

مانند بوی برادر و عموزاده‌ام

فرستاده خدا از خانه‌ات می‌

شنوم».

گفتم: «آری؛ ایشان آن‌

جا با دو فرزندت زیر

رواندازند.»

آن گاه علی به سوی

روانداز رفت و گفت: «سلام

بر شما ای فرستاده خداوند!

اجازه می‌فرمایید که با شما در

زیر روانداز باشم؟»

فرمود: «بر تو سلام ای برادرم،

نماینده‌ام، جانشینم و پرچمدارم! به تو

اجازه دادم.»

پس علی به زیر روانداز رفت.

آنگاه من به سوی روانداز رفتم و گفتم: «سلام بر شما پدرم! فرستاده

خداوند! اجازه می‌دهید که با شما زیر روانداز باشم؟»

فرمود: «بر تو سلام دخترم و پاره تنم! به تو اجازه دادم.»

پس به زیر روانداز رفتم.

زمانی که همه ما در زیر روانداز جمع شدیم، پدرم فرستاده خدا، دو

سوی روانداز را گرفت و با دست راست به آسمان اشاره کرد و گفت:

«خداوندگار! اینان خاندان و خانواده من، خاصان من و نزدیکان من‌اند.

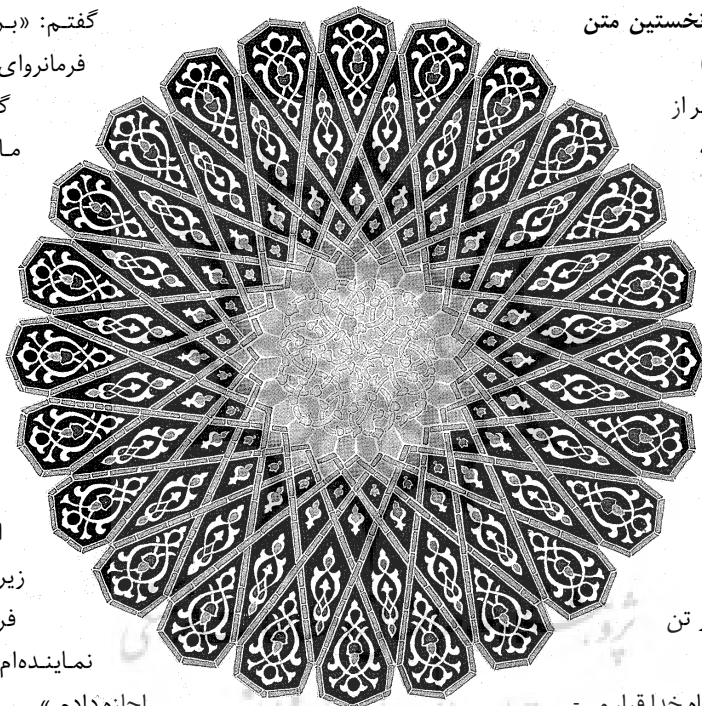
گوشت آن‌ها، گوشت من و خون آن‌ها خون من است. آن چه آن‌ها را

ببازارد، مرا می‌آزارد و آن چه آن‌ها را اندوهگین سازد، مرا اندوهگین می‌

کند. من در نبردم با آن که در نبرد با آن‌هاست و در صلحم با آن که در صلح

با آن‌هاست. دشمن دشمن آنها و دوست دوست آن‌هایم. آن‌ها از من‌اند و

من از آنهایم. پس درودها، برکت‌ها، رحمت‌ها و بخشایش و خشنودیت را



بر من و آن‌ها ارزانی دار و پلیدی را از آن‌ها دور ساز و آن‌ها را در نهایت پاکی، پاک و پاکیزه فرما.»

خداوند توانمند و والا فرمود: «ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمان-هایم! من آسمانی برافراشته، زمینی گسترده، ماهی روشن، خورشیدی فروزان، منظمه‌ای گردان، دریایی روان و کهکشانی رونده را جز به دوستداری این پنج تن که در زیر رواندازند، نیافریده‌ام.»

جبرئیل امین گفت: «پروردگام! چه کسانی زیر رواندازند؟»
خداوند توانمند و والا فرمود: «آنان خاندان نبوت و معدن رسالت‌اند. آن‌ها فاطمه، پدرش، همسرش و فرزندانش هستند.»
جبرئیل گفت: «پروردگام! اجازه می‌فرماید که به زمین فرود آیم و ششمین آنها باشم؟»

خداوند فرمود: «آری؛ به تو اجازه دادم.»

آن‌گاه جبرئیل امین فرود آمد و گفت: «سلام و درود بر تو ای فرستاده خداوند! والاترین بلندمرتبه سلامت می‌رساند، تو را با محبت و بزرگداشت ویژه خود می‌نوازد و به تو می‌فرماید: «به

بزرگی و شکوهم سوگند که من آسمانی برافراشته، زمینی گسترده، ماهی روشن،

خورشیدی فروزان، منظومه‌ای

گردان، دریایی روان و کهکشانی

رونده را جز به خاطر شما و

دوستداری شما نیافریده‌ام.»

خداوند به من اجازه فرموده

است که با شما [در زیر این

روانداز] داخل شوم. آیا تو نیز -

ای فرستاده خدا - به من اجازه

می‌فرماید؟»

رسول خدا فرمود: «بر تو سلام

ای امین وحی خداوند! آری و به تو

اجازه دادم.»

آن‌گاه جبرئیل با ما به زیر روانداز درآمد و به

پدرم گفت: «خداوند به شما [پنج تن] وحی فرستاده می -

فرماید: «خداوند چنین اراده فرموده است که به گونه‌ای ویژه پلیدی را از

شما [اهل بیت] دور سازد و شما را در نهایت پاکی، پاک و پاکیزه فرماید.»

[این آیه‌ای از قرآن و موسوم به «آیه تطهیر» است.]

پس علی به پدرم گفت: «ای فرستاده خداوند! مرا آگاه فرما که

نشستن ما به زیر این روانداز، چه فضیلتی در نزد خداوند دارد؟»

پیامبر فرمود: «سوگند به آن که مرا به راستی و درستی به پیامبری

برانگیخت و مرا با رسالت برگزید تا نجات بخش باشم، که از این خبر ما در

مجلسی از مجالس زمین که گروهی از شیعیان و دوستداران ما در آن

حضور دارند، یاد نمی‌شود، مگر آن که تا زمان برپایی این مجلس بر آن‌ها

رحمت فرود می‌آید و فرشتگان گرد آن‌ها را فرا می‌گیرند و برای آن‌ها

درخواست آمرزش می‌کنند.»

آن‌گاه علی گفت: «پس به خدا که ما رستگار شدیم و شیعیان مان نیز

به خدای کعبه سوگند که به رستگاری رسیدند.»

پس پدرم - فرستاده خداوند - فرمود: «سوگند به آن که مرا به راستی

و درستی به پیامبری برانگیخت و مرا با رسالت برگزید تا نجات بخش

باشم، که این خبر ما در مجلسی از مجالس زمین که گروهی از شیعیان و

دوستداران ما در آن حضور دارند، یاد نمی‌شود، مگر آن که اگر در میان آن -

ها کسی است که دشواری دارد، خداوند گشایش در کارش پدید می‌آورد و

اگر اندوهگین است، خداوند اندوهش را از میان می‌برد و اگر کسی نیازی

دارد، خداوند نیازش را برمی‌آورد.»

در این هنگام، علی گفت: «پس به خدا که ما به نهایت آرزوی خود

رسیدیم و خوشبخت شدیم و شیعیان مان نیز به خدای کعبه سوگند که به

نهایت آرزوی خود رسیدند و خوشبخت شدند.»

چند توضیح و اشکال

۱. درک قاریان و مستمعان

آن چه آمد، متن کامل چیزی است که به نام «حدیث کساء»، اغلب

بدون ترجمه در محافل و مجالس خوانده می‌شود تا

ثواب قرائت آن نصیب کسانی شود که اکثریت

قریب به اتفاق آن‌ها حتی معنی لفظی آن را

نیز نمی‌دانند. این در حالی است که بنا

به آموزه‌های شیعی، در خواندن

بدون تدبیر قرآن که سخن خدا با

بنده است، خیری نیست و اگر

اندک خیری در قرائت بدون تدبیر

و درک قرآن باشد، تنها مربوط به

نورانیت لفظ قرآن یا اخلاص

قاری است. اما دعا که سخن

انسان با خداست، باید با درک و

فهم باشد؛ زیرا این بی‌ادبی است که

انسان با موجودی سخن بگوید بی‌آن که

بداند چه می‌گوید. روایاتی نیز داریم که

خداوند دعای کسی را که نمی‌داند چه می‌گوید

مستجاب نمی‌کند.

در این مورد نیز اگر ثوابی نصیب قاری شود، باید یا آن را نتیجه

نورانیت دعا و مجلس دعا دانست یا نتیجه اخلاص قاری یا مستمع.

البته حدیث کساء دعا نیست که مانند دعا خوانده شود. بنابراین، به

چند دلیل، لازم است نقل‌هایی از این دست - به فرض اعتبار - حتماً یا به

صورت ترجمه یا به همراه ترجمه برای آن‌هایی باشند که عربی نمی‌دانند.

۲. مأخذ و عنوان:

آن چه با عنوان «نخستین متن الحاقی ناشران به مفاتیح الجنان»

آمد، چند تفاوت در عنوان خود با الحاقی‌های ناشران جدیدتر دارد:

اول، ذکر نام مأخذ حدیث که کتاب «عوامل العلوم» است. این کتاب

پس از بحارالانوار مجلسی نوشته شده و حجمی بیش از بحارالانوار دارد و

شامل روایت‌هایی نیز هست که مجلسی آن‌ها را به هر دلیلی، در

بحارالانوار ۱۱۰ جلدی خود (به چاپ امروزی) نیاورده است.

دوم، ذکر شده است که سند این روایت، «معتبر» است. از نظر علمای شیعه، با اختلاف نظرهایی که دربارهٔ عناوینی که به اسناد می‌دهند و میزان موثقتی که در میزان اعتماد به راویان دارند، معمولاً سندی معتبر است که به اصطلاح، «صحیح»، «حسن» یا «موثق» باشد. در میان این‌ها سند صحیح، قوی‌ترین است؛ زیرا شامل (۱) زنجیره‌ای متصل و به هم پیوسته از راویانی می‌شود که (۲) همه شیعه‌اند و (۳) بر راست‌گویی و درست‌کرداری و میزان دقت آنها در نقل حدیث، در کتاب‌های مرتبط با شناخت رجال نقل‌کننده حدیث تصریح شده است. اگر شرط تشیع را از حداقل یکی از این راویان برداریم، سند ما «موثق» خواهد شد و اگر شرط تصریح عالمان رجال بر راست‌گویی، درست‌کاری و میزان دقت حداقل یکی از راویان را نداشته باشیم، حدیث «حسن» خواهیم داشت. جز این، سند حدیث، «ضعیف» خواهد بود که یا شرط (۱) را ندارد، یا هیچ‌کدام از شرط‌های (۲) و (۳) را.

در چاپ‌های جدیدتر از برخی نسخه‌های مفاتیح الجنان، ناشران، این متن الحاقی خود را بدون ذکر نام مأخذ (عوامل العلوم)، با عنوان «سند صحیح» آورده‌اند.

اگر بخواهیم بیش از این سخن از میزان سندیت و قوت سند این نقل داشته باشیم و به طور دقیق تعیین کنیم که سند آن صحیح، حسن، موثق یا ضعیف است، از حیثه بحث و قراری که در اول این نوشتار داشتیم، خارج می‌شویم. غرض از این اشاره نیز آن بود که به هر حال، محدثانی چون مجلسی یا آقا شیخ عباس قمی، حتماً مشکلی در سند یا متن حدیث می‌یافته‌اند که با وجود آن همه تسامح و آسان‌گیری در نقل روایات، از ذکر و درج آن در اثر خویش خودداری کرده‌اند.

۳. ارزش این نقل

عدم پذیرش این نقل، مستلزم نپذیرفتن هیچ یک از اصول یا فروع دینی و مذهبی نیست. آن چه را درست است و در این نقل آمده، در نقل‌های معتبر دیگر نیز می‌خوانیم و به صورت‌های مختلف، ثبت و ضبط شده، می‌بینیم. حذف این روایت و عدم درج و نقل آن و حتی محو آن از آثار مکتوب، هیچ مشکل و کاستی برای میراث علمی و معنوی شیعه پدید نمی‌آورد و هیچ سنگ بنایی یا روبنایی را جابه‌جا یا حذف نمی‌کند.

اما فارغ از میزان سندیت و اعتبار نقلی، پذیرش این حکایت به عنوان یک واقعیت - و نه برساخته ذهنی قصه‌پرداز و احیاناً سندساز - مستلزم پذیرش چیزهایی است که می‌تواند به راحتی در تضاد با برخی موازین

عقلی و عادی و آموزه‌های مسلم یا مقبول یا کهن و اصیل شیعه باشد.

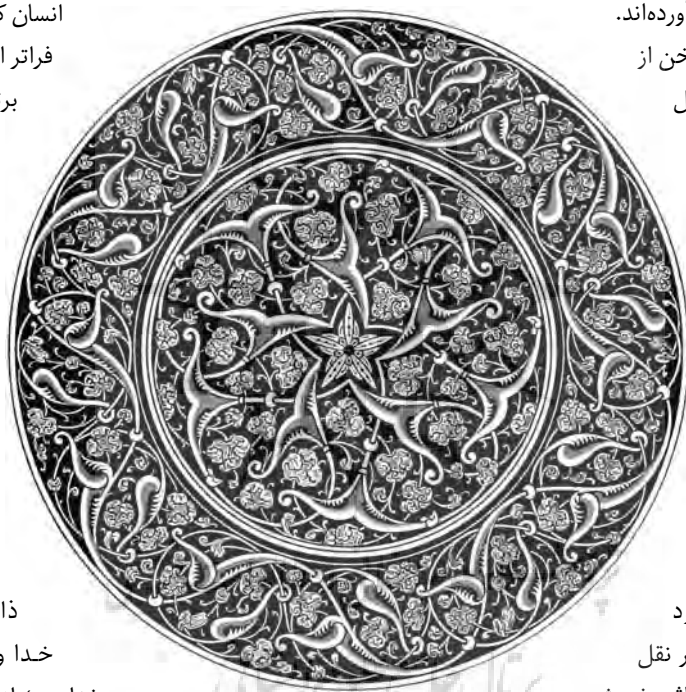
۴. انسان کامل و رفتارهایش

از تصریح آیاتی معروف در سورهٔ بقره (۲) که مربوط به سجدهٔ فرشتگان - همه فرشتگان - بر آدم می‌شود و در آن از موجوداتی سخن به میان می‌آید که «غیب آسمان‌ها و زمین» اند و زمین و آسمان وابسته به آن‌هاست و آن‌ها علت و فلسفه و جودی آفرینش‌اند. (آیات ۳۰ - ۳۴)؛ آیه ۱۱ سوره اعراف (۷) که می‌گوید پس از تعیین یکایک انسان‌ها و حتی تعیین شکل چهرهٔ آن‌ها - که از نسل آدم‌اند - به فرشتگان گفته شده است که بر آدم سجده برند؛ آیه ۱۴ سورهٔ مؤمنون (۲۳) که پس از ذکر مراحل آفرینش انسان، خدا را «نیکوترین آفرینندگان» می‌خواند (تعبیری که گویای «نیکوترین آفریده» بودن انسان است) و نیز آیات و روایات دیگری که از کرامت انسان و برتری او نسبت به دیگر موجودات سخن می‌گویند، چنین برمی‌آید که انسان برترین موجود عالم هستی پس از خداست. این برتری انسان، به علت وجود انسان‌های برتر است که به آن‌ها در عرفان، «انسان کامل» و در شیعه «معصوم» گفته می‌شود.

انسان کامل در مرتبه‌ای فروتر از خدا و فراتر از دیگر موجودات هستی - حتی برترین و بالاترین فرشتگان مقرب مانند جبرئیل - است. او در سلسله مراتب وجود، آفرینش بلاواسطه خداوند است. دیگر موجودات، با واسطهٔ انسان کامل یا با چند یا چندین واسطه، آفرینش با واسطهٔ خداوندند. به همین دلیل، انسان کامل را نور نخستین، صادر اول و عقل اول نیز می‌نامند. او خداگونه‌ای در هستی است. ذات او به تمامی، وابسته به وجود خدا و صفات او به تمامی، صفات خداست؛ از علم و قدرت گرفته تا ربوبیت و رحمت. این لازمهٔ بودن در مرتبتی فروتر از خدا و فراتر از دیگر آفریدگان خداست. انسان کامل بستر ظهور و کار مداوم خداوند در جهان است و هر لحظه فیضی تازه از خدا می‌گیرد.

ویژگی‌های انسان کامل را دیگر انسان‌ها نیز می‌توانند کسب کنند؛ زیرا هدف از آفرینش انسان، تقرب و نزدیک شدن او به خداست. این نزدیکی جز با کسب صفات خداوندی حاصل نمی‌آید و برای این تقرب مرزی تعیین نشده است. پس هر انسانی بالقوه می‌تواند همهٔ صفات و کمالات الهی - جز مخلوق نبودن خداوند - را کسب کند.

در جهان واقع نیز با انسان‌هایی دارای نیروها و رفتارهایی روبه‌رو می‌شویم که عنوان‌های خارق‌العاده، کرامت یا معجزه به آن داده می‌شود. خود ما نیز ممکن است ویژگی‌ها یا نیروهایی مانند ذهن‌خوانی، رویای صادق، اراده‌های فوق طبیعی یا ارتباط با موجوداتی نادیدنی را دارا باشیم



یا از درون خود و بدون آموزش، به دانش‌ها و دریافتهایی رسیده باشیم. انسان کامل، همه این ویژگی‌ها را به کمال دارد. بنابراین، مثلاً لزومی ندارد که دو انسان کامل گفت‌وگویی با یکدیگر داشته باشند؛ چرا که سخن وسیله‌ای برای انتقال و دریافت منویات ذهن خود و دیگری است و دو تن که هر یک از ذهن دیگری خبر دارد، لازم نیست با یکدیگر سخن گویند.

هر انسانی نیز با ویژگی‌ها و استعدادهایی پا به این جهان می‌گذارد که متناسب با نقش او در این جهان است. آن که در پنج سالگی نوازنده‌ای چیره‌دست می‌شود یا قضایای ریاضی را کشف می‌کند یا به محض تولد ادعا می‌کند که پیامبر خدا و صاحب کتاب است یا حتی در شکم مادر با او سخن می‌گوید، وظیفه‌ای بزرگ‌تر و خطیرتر از انسانی دارد که با ویژگی‌ها و استعدادهایی دیگر، پا به این جهان می‌گذارد و از سال‌هایی بالاتر باید به ایفای نقش و وظیفه محدود خود در این جهان بپردازد. آن که در کودکی به حکمت می‌رسد، از کودکی، تنها جسمی کوچک‌تر از بزرگسالی را دارد. آن‌گاه که کودکان او را به بازی فرامی‌خوانند، یا به آن‌ها می‌گوید: «شما برای بازی آفریده نشده‌اید» یا اگر با آن-

ها بازی کنند، برای آن است که چیزی به آن‌ها بیاموزد. متون دینی و مذهبی ادیان و اقوام گوناگون و تاریخ علم و هنر و معرفت و کار و سیاست، حاوی شواهدی بسیار از زندگانی کودکانی است که از نشانه‌های کودکی، تنها جثه‌ای کوچک و سن و سالی اندک داشته‌اند.

انبیاء و اولیای معصوم، وظیفه راهنمایی و آموزش مردم را در این دنیا به عهده دارند و گاه برای این آموزش، از روش‌های نمایشی بهره می‌گیرند؛ همانند امام

حسن و امام حسین (ع) که برای آموزش وضو به آن پیرمرد که غلط وضو می‌گرفت، نزد او رفتند و به او گفتند که در شیوه گرفتن وضو با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند و از او خواستند درباره آن‌ها قضاوت کند. روایاتی بسیار از گفت‌وگوها و رفتارهایی میان معصومان در حضور یا با اطلاع دیگری یا دیگران هست که با این هدف صورت پذیرفته است که آموزشی برای دیگر یا دیگران با خود داشته باشد یا نکته‌ای مجهول را برای شخص یا اشخاص ثالث روشن سازد.

نقل دیگری از حدیث کساء با اختلاف‌هایی با این متن، در کتاب‌های روایی ثبت شده که شاهد و راوی مستقیم ماجرای آن ام سلمه - همسر پیامبر اکرم (ص) - است و از این رو توجیهی دارد که همه این ماجرا برای آگاهی ام سلمه صورت می‌پذیرد که او نیز بعدها - به ویژه در فتنه‌ها و توطئه‌هایی که برای مخدوش ساختن چهره خاندان پیامبر و تحریف تاریخ و آموزه‌های اسلامی پدید آمد - آن را برای امت نقل کند و سخن او از آن رو که همسر پیامبر اسلام (ص) و ام المؤمنین و مورد احترام مسلمانان

است، حجت باشد.

اما نخستین اشکال متن روایت حاضر، این است که هیچ یک از غیرمعصومان در آن حضور ندارند و راوی و شاهد و یکی از نقش آفرینان و محور اصلی ماجرا، حضرت زهرا (س) و محل وقوع آن خانه آن حضرت است و گفت‌وگوها و رفتارها و پرسش و پاسخ‌های اصلی و تبادل اطلاعات، میان یک دانای کل (خدا)، چند انسان کامل و یک فرشته مقرب صورت می‌پذیرد و اطلاعاتی تازه به هیچ یک نمی‌دهد. برای هر حق جوی پژوهشگر یا شکاک، برای منکر یا معاند نسبت به اهل بیت نیز که راوی را قبول ندارد، نقل بدون شاهد ماجرای از زبان فردی درباره فضایل خودش، پدرش، شوهرش و دو فرزندش، هیچ حجیتی نخواهد داشت.

آن‌چه درباره رفتار انسان کامل با انسان کامل دیگر، و نیز رفتار انسان کامل با انسان کامل دیگر در حضور دیگران گفته شد، مستند به دلایلی عقلی و پشتوانه‌هایی نقلی است و نگارنده در حد وسع و وقت خود، هر چه روایاتی را از شیعه و سنی که با دانش فراگیر و رفتار اسوه‌گونه و آموزگارانه معصومان مغایر بوده، بررسی کرده است،

خدشه‌ای دست کم در سند داشته‌اند. از تواتر نیز برخوردار نبوده‌اند تا نیازی به سندشناسی آنها نباشد.

۵. کاربرد کساء

واژه «کساء» در عربی، به پارچه‌ای ضخیم اطلاق می‌شود که به دلیل ضخامت، گاه مانند پتو به روی خود می‌اندازند و گاه مانند عبا و شنل می‌پوشند و به دلیل همین ضخامت نیز ممکن است به صورت زیرانداز مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، آن را می‌توان به عبا، پوشاک، جامه، روانداز، زیرانداز و گلیم ترجمه کرد.

اما از آن‌جا که بسیاری از واژه‌هایی که دارای معنی لباس، پوشش و پوشاک‌اند، با «کساء» هم‌ریشه‌اند، می‌توان گفت که کاربرد اصلی این واژه، در معنی «عبا» و «روانداز» است. در این نقل نیز ترجمه «روانداز» را برای «کساء» آوردیم؛ به قرینه این که رسول اکرم (ص) به دخترشان می‌فرمایند که آن را بیاورد و ایشان را با آن بپوشاند. حضرت فاطمه (س) نیز چنین می‌کنند. این تعبیر برای روانداز مناسب‌تر از عباست.

ادامه داستان که حاکی از حضور هر پنج تن زیر این پوشش است، تعبیر روانداز را مناسب‌تر از عبا می‌کند. به هر حال، باید پذیرفت که می‌توان روانداز را به تن پیچید و بر دوش انداخت و از آن به عنوان عبا استفاده کرد. اما در زیر یک عبای دوخته شده برای یک نفر، سه انسان رشید و دو پسر بچه به دشواری جا می‌گیرند. اگر اصراری بر ترجمه کساء به «عبا» داشته باشیم و در این‌جا نیز ترجمه «عبا» درست باشد، بی‌گمان مشکلی دیگر به مشکلات این نقل موسوم به حدیث کساء افزوده خواهد

انسان کامل در مرتبه‌ای فروتر از خدا و فراتر از دیگر موجودات هستی - حتی برترین و بالاترین فرشتگان مقرب

مانند جبرئیل - است. او در سلسله مراتب وجود، آفرینش بلاواسطه خداوند است. دیگر موجودات، با واسطه انسان کامل یا با چند یا چندین واسطه، آفرینش با واسطه خداوندند. به همین دلیل، انسان کامل را نور نخستین، صادر اول و عقل اول نیز می‌نامند. او خداگونه‌ای در هستی است.

ذات او به تمامی، وابسته به وجود خدا و صفات او به تمامی، صفات خداست؛ از علم و قدرت گرفته تا ربوبیت و رحمت

شد.

۶. حالت پوشش

آن گونه که در این نقل آمده است، رسول اکرم باید یا در حالت نشسته روانداز را به دور خود پیچیده باشند یا دراز کشیده باشند یا در حالت بینابین نشستن و دراز کشیدن باشند و روانداز روی شان افتاده باشد. اما به هر حال، به دلیل توصیف حضرت زهرا (س) از چهره ایشان، در این حالت سر حضرت بیرون بوده است.

۷. مکان استراحت

مکان استراحت رسول اکرم (ص) در این حالت، باید در جایی از خانه، غیر از مکانی باشد که امیر مؤمنان و فرزندان شان (ع) به محض ورود با حضرت زهرا (س) مواجه می شوند. بنابراین، اگر مکان مواجهه اتاق است، حضرت رسول (ص) باید در اتاق دیگر باشند و اگر مکان مواجهه حیاط است، حضرت باید در اتاق استراحت کرده باشند؛ زیرا هیچ یک به محض ورود، آن حضرت را نمی بینند، به ویژه آن که سر آن حضرت بیرون روانداز بوده است.

به هر حال در این نقل، از زبان حضرت زهرا (س) در پاسخ پرسش ها، اشاره ای به این نیامده است که حضرت رسول (ص) در اتاق یا در اتاق دیگر زیر روانداز هستند و نقل به گونه ای است که انگار محل دیدار واردشوندگان با حضرت زهرا (س)، همان محل یا اتاقی است که حضرت در آن استراحت می کنند، اما دیده نمی شوند (!)

همه این ها در حالی است که شیعیانی که معتقد به انسان کامل بودن و نور و عقل نخستین بودن معصومان اند، هیچ چیز را از علم آن ها پنهان نمی دانند و حداقل معتقدند که آن ها هر گاه بخواهند چیزی را بدانند، می دانند و برای آن ها کودکی و بزرگسالی نیز تفاوتی ندارد.

۸. رعایت حال

فرض کنید پدر بزرگ، مادر بزرگ، پدر، مادر و یا یکی دیگر از دوستان یا بستگان یا آشنایان در منزل، بیمار، رنجور، خسته و مشغول استراحت باشد. آیا در این حالت نباید به کودک یا کودکان خانه سفارش کنیم که مزاحم او نشوند و بگذارند استراحت کند یا خستگی به در کند؟ حال اگر این نقل موسوم به حدیث کساء را برای فرزندان خود بازنویسی کرده باشیم و کودک یا نوجوان آن را خوانده باشد و در پاسخ منع ما از مزاحمت او بگوید که: پس چرا امام حسن، امام حسین، حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) هنگام استراحت حضرت رسول (ص) رفتند و در زیر روانداز آن حضرت جا گرفتند؟ ما چه پاسخی خواهیم داشت؟ اگر رفتاری مختص معصومان و غیر قابل الگو برداری باشد، چه

نیازی به نقل آن برای مردم، به ویژه کودکان و نوجوانان است و اگر رفتاری به عنوان الگو و نقل قابل تکرار بازگو می شود، آیا اگر با موازین عقل، شرع، علم، اخلاق یا ادب سازگار نبود، نباید در آن تردید کرد؟

فرض کنید که امام حسن و امام حسین (ع) دو کودکی باشند مانند کودکان دیگر و بدون توجه به این که نباید مزاحم پدر بزرگ خود بشوند که احساس ضعف می کند و در حال استراحت است. آیا پدر و مادر آن ها نباید چنین تذکری به فرزندان خود بدهند؟

از آن بالاتر، اگر بتوانیم این بی ملاحظگی های کودکانه را به این توجیه کنیم که کودکان دوست دارند مانند پدر بزرگ خود و در کنار او به زیر روانداز بروند، آیا این کار کودکانه برای دو انسان بزرگسال هم قابل توجیه است؟ چه رسد به معصومانی که آن ها را مظهر خرد و دانش و حکمت و ادب و خطاناپذیری می دانیم؟

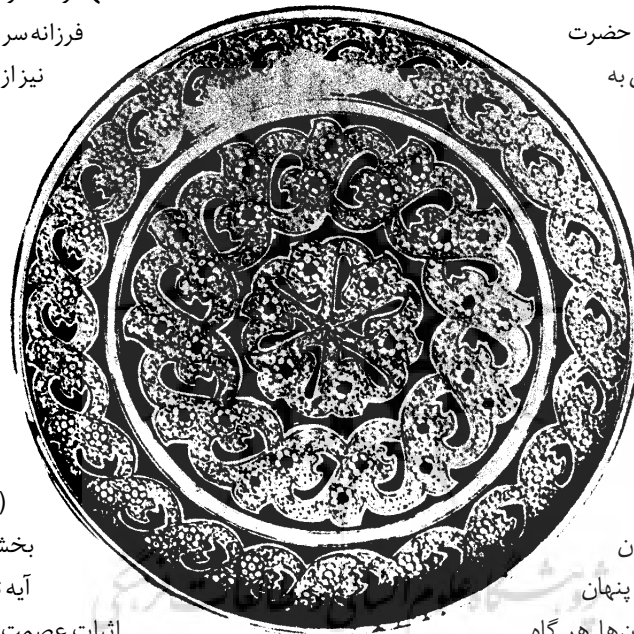
یکی از ویژگی های نقل های ساختگی آن است که در کنار ذکر فضیلتی برای معصومان، رفتارهایی را به آن ها نسبت می دهند که نه تنها از معصوم یا انسان کامل یا حتی یک انسان فرزانه سر نمی زند، بلکه گاه یک انسان عادی نیز از ارتکاب آن ها سرباز می زند.

۹. سخن ها و دریافت ها

قرار است که این نقل، بهانه ای برای نزول آیه موسوم به «آیه تطهیر» باشد؛ آیه ای که در آن آمده است: خداوند چنین اراده فرموده است که به گونه ای ویژه، پلیدی را از شما [اهل بیت] دور سازد و شما را در نهایت پاک، پاک و پاکیزه فرماید. «قرآن کریم، سوره احزاب «۳۳»»

بخشی از آیه (۳۳).

آیه تطهیر، یکی از مهم ترین آیات برای اثبات عصمت اهل بیت است و شواهدی از متون و روایات و احادیث معتبر و ماجراهایی قابل قبول دارد. وابسته کردن نزول این آیه به یک ماجرای ساده که می توانست اتفاق نیفتد، فروکاستن یک حقیقت ماندگار ازلی و ابدی، به یک ماجرای اتفاقی و خصوصی، بدون شاهدی از غیر برای تعیین مصادیق اهل بیت است. درست این است که یا این آیه، بی مناسبتی، در خانه ام سلمه یا در جایی دیگر نازل شود و آن گاه رسول اکرم (ص) چهار تن دیگر را در محلی معتبر - مانند خانه یکی از بهترین همسرانش یعنی ام سلمه - جمع کند و به تعبیر خواننده فقید فرهاد مهرداد «تمثیل وار... عبا و وحدت بر سر پاکان روزگار» بکشد و بگوید که خدایا، اینان اهل بیت من اند [که در آیه از آن ها سخن رفته است] و... یا این که آن ها را در خانه ام سلمه جمع آورد و در حضور او، رواندازی بر سر خود و آنان بکشد و در فضیلت آن ها سخنانی با خدا بگوید و برای دوری آن ها از هر پلیدی دعا کند و آن گاه آیه تطهیر نازل شود. همه این ها نیز به منظور شهادت ام سلمه بر تعیین مصداق «اهل بیت» باشد.



در نقل مورد بحث، همه گفت‌وگوها و دعاها و رفتارها - با توجه به آن - چه درباره مقام و دانش انسان کامل، به ویژه معصومان براساس آموزه‌های شیعی گفتیم - یا زاید یا سخیف است.

۱۰. دانش جبرئیل و معصومان

در این نقل از حدیث کساء، حضرت زهرا (س) بی‌واسطه، سخن خدا با فرشتگان و جبرئیل را می‌شنود و نقل می‌کند. در این نقل، سخنی از دستور خداوند مبنی بر رساندن وحی به پنج تن و نزول آیه‌ای به وسیله جبرئیل نیست، اما آن گاه که جبرئیل به زیر روانداز می‌آید، از وحی و نزول آیه سخن می‌گوید.

در این نقل، ظاهراً آن‌چه را حضرت زهرا (س) بلاواسطه از سخن و رفتار خدا و فرشتگان دیده و شنیده است، رسول اکرم (ص)، امیر مؤمنان (ع) و حسنین (ع) نشنیده‌اند که نیازمند واسطه ابلاغ پیغامند. به عبارت دیگر مقام، بینش و شهود زهرا (س) حتی بیش از والاترین انسان، یعنی محمد مصطفی (ص) است.

در این میان، نکته جالب این جاست که خداوند به پنج تن

که زیر رواندازند، اشاره می‌کند و سخنانی در

فضیلت آن‌ها به فرشتگان می‌گوید، اما

جبرئیل نمی‌داند که در زیر این روانداز

چه کسانی قرار دارند.

اگر قرار باشد که شناخت

جبرئیل از انسان‌ها، از راهی جز

نمودهای دیدنی آن‌ها در این

دنیا باشد، برای او چه تفاوتی

دارد که کسی در زیر روانداز

باشد یا نباشد تا جبرئیل بتواند

او را بشناسد؟ پس اگر سر پیامبر

در زیر سایه یا سرپوش یا رواندازی

باشد، جبرئیل نباید آن حضرت را

بشناسد؟

حتی اگر این فرض نادرست، مضحک

و کودکانه را هم بپذیریم، که هر جسم مادی می‌

تواند مانع دیدن جبرئیل شود، باز باید بگوییم که در این جا

صادق نیست؛ زیرا بنا بر صدر نقل، سر حضرت بیرون از روانداز بوده

است. در ادامه نقل هم از زبان امیر مؤمنان علی (ع)، برای گرد آمدن اهل

بیت، تعبیر «نشستن» شده است که حتی اگر سر آن‌ها پوشیده باشد،

طبیعتاً باید همه یا بخشی از چهره آن‌ها آشکار باشد.

به هر حال، جالب است که جبرئیل پس از آن همه ارتباط و رساندن

پیام به پیامبر خدا، هنوز او را نمی‌شناسد.

خداوند هم در این نقل، به گونه‌ای با فرشتگان و جبرئیل درباره

فضایل اصحاب کساء سخن می‌گوید که گویی نخستین بار است که آن‌

ها از این واقعیات آگاهی می‌یابند. این در حالی است که به گواهی آیات

۳۰ - ۳۴ سوره بقره (۲)، این‌ها بخشی از مصادیق همان نام‌هایی هستند

که آدم با شناخت آن‌ها، بر فرشتگان فضیلت یافت و مستحق سجده آن‌ها

شد و آن‌ها بر فرشتگان آشکار شدند و به فرشتگان گفته شد که این‌ها غیب

و نهان آسمان‌ها و زمین‌اند (یعنی آسمان‌ها و زمین وابسته به آن‌هاست) (نگاه کنید به تفسیر المیزان، ذیل همین آیه).

۱۱. فایده ماجرا

امیر مؤمنان علی (ع) در این نقل، از رسول اکرم (ص) می‌پرسد:

«نشستن ما در زیر این روانداز چه فضیلتی در نزد خداوند دارد؟» پاسخ

رسول اکرم (ص) این است که اگر این ماجرا در مجلسی از شیعیان و

دوستداران ما نقل شود، چنین و چنان پیامدها و فوایدی خواهد داشت.

نخستین نتیجه این پاسخ، آن است که خود این ماجرا یا حتی مهم‌

ترین بخش آن که گرد آمدن همه نقش آفرینان اصلی در زیر کساء و گفت‌

وگوهای دنباله نقل باشد، موضوعیت و اصلاتی ندارد و هدف این رخداد،

آن است که ماجرای آن برای آیندگان نقل شود و فوایدی به آن‌ها برسد.

با کمی تأمل، می‌توان دریافت که آن قدر اشکال به این پاسخ منسوب

به رسول خدا (ص) وارد است که برای بررسی و موشکافی تناقض‌ها و

متناقض‌نماها (پارادوکس‌ها)ی نهفته در درون آن، می‌توان صفحات

بسیاری را سیاه کرد. در این جا تنها به تقریر ساده‌ترین و کوتاه‌

ترین اشکال منطقی این پاسخ می‌پردازیم:

فضیلت نقل یک ماجرا، وابسته به

فضیلت خود آن ماجراست. فضیلت یک

ماجرا نیز وابسته به اصالت آن

ماجراست؛ یعنی وابسته به این که

خود آن ماجرا، به خودی خود

موضوعیت و اصلاتی داشته باشد

تا فضیلتی بر آن بار شود. حال اگر

فضیلت و فایده ماجرا را وابسته

به نقل آن کنیم، به اصطلاح

منطق، دُور لازم می‌آید. به عبارت

دیگر، فضیلت نقل ماجرا وابسته به

فضیلت نقل ماجرا می‌شود.

استدلالی ساده‌تر نیز می‌توان

داشت: (۱) فضیلت ماجرا به فضیلت نقل ماجرا

است (متن نقل)؛

(۲) فضیلت نقل ماجرا به فضیلت ماجراست (یک اصل

قابل قبول)

نتیجه: فضیلت ماجرا به فضیلت ماجراست و فضیلت نقل ماجرا به

فضیلت نقل ماجرا. این دور است.

۱۲. یک توصیه:

کافی است نگاهی به متون اصیل مذهبی بیندازیم تا دریابیم که چه

حجم بالایی از داستان‌های آموزنده داریم که نقش آفرینان آن‌ها

معصومان‌اند و با نقل و اقتباس آن‌ها می‌توان بسیاری از فضایل اخلاقی،

باورهای راستین و روشنگری‌های عالمانه را باز نمود. کافی است که در هر

دغدغه دینی و همت مطالعه داشته باشیم و به مخاطب خویش بها

بدهیم.

در مجالی دیگر، به افسانه فطرس و ناسازگاری‌های آن با آموزه‌های

قرآنی خواهیم پرداخت.